

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم وپر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین - ۳۰ جولای ۲۰۱۵

بشنو بشنو بشنو و بگوی!!!

گفتن - شنودن، شنیدن و شنفتن

در زبان دری مصدر "گفتن" فقط در یک هیئت یکه و یگانه^۱ آمده است؛ اما مصدر "شنیدن" در سه شکل و ورشن مختلف؛ و این اشکال سه گانه عبارتند از "شنودن و شنفتن و شنیدن". و بیائید ازین تداول دری زبانان پندی اجتماعی بکشیم. اما پیش از پرداختن بدان، شیرغلتی میزنم و به زمانی راه میسپرم، که یازده دوازده ساله بودم. امروز صبح مردان که از خواب برخاستم و کوشیدم دوباره بخوابم، مثلی که خواب از سرم کوچ کرده بود - به مانند کسانی که عقل از سرشان کوچ میکند - نتوانستم چشم پیش کنم؛ چرا؟ برای این که کارخانه حافظه به چرخ خوردن آغاز کرده و خاطرات دورانهای پیشین را پیوسته از پیش دیده ام میگذشتاند و گذشتانده میرفت. به یاد آوردم که روزی در حضور پدر بزرگوارم، برادر کوچکترم را مخاطب ساخته گفتم:

«میفامی! که شنیدن در اصل شنفتن اس؟؟؟»

دیدم که تبسمی ملیح بر کنج لب پدرم جلوه فرمود و امروز بعد از گذر شست و دو سال میخواهم آن تبسم سنگین را تفسیر کنم. آن تبسم خوشنمای از دو حالت خالی نبود: - یا این که پدرم با گفته ام موافق بود و گویا تمجید خود را با لبخند نمایان ساخت؛

^۱ - در زبان عوام کابلی اصطلاح ترکیبی و بس زیبایی "یکه و یگانه" را مییابیم و مراد از آن "واحد مؤکد" است، چون "یکه" و "یگانه" کاملاً معادل هم و معادل کلمه "واحد" عربی میباشند؛ چنانچه در هنگام قسم خوردن گویند:

به خدای یکه و یگانه، که چنین بود و چنان!!!

از نگاه صرف دری "یکه" صفت نسبت از کلمه "یک" است، که با پیوستن با "های نسبت" کلمه وصفی "یکه" را ساخته است. اگر مثالهای دیگر از چنین ترکیبات را بزنیم، همین لحظه کلمات "رنگه" و "گنگه" و "سره" به خاطر میروند، که یقیناً تعداد بسیار زیاد دیگر ازین سیاق ترکیبات را هم در زبان خود داریم. "رنگه" منسوب به "رنگ" است و "گنگه" منسوب به "گنگ" و "سره" منسوب به "سر".

- و یا این که آن بزرگوار با این نکته موافق نبود، ولی نخواست مرا پیش برادر کم بیارد. حالا که بعد از سیر این همه ماه و سال - که شمار روزهایش را خود خدا داند - بدان می اندیشم، فکر میکنم، که حالت دوم صادق بوده است. وقتی صفحه ۶۴ «ماده های فعلهای فارسی دری»^۲ اثر داکتر محسن ابوالقاسمی را باز میکنم و میبینم که در زیر ردیف "شنودن" مینویسد: «"شنید" و "شنفت" صورتهای دیگر "شنود" هستند، هر دو در فارسی دری به وجود آمده اند»؛ این حدس به یقین مبدل میگردد. برادر جان گل! خدا روز نیکی بدهد و بدی نی، که کلمات "شنیدن" و "شنفتن" و "شنودن" سه حالت مختلف از عین مصدر را بیان میکنند و در عجبم: در عجبم که "ریشه امر" یا "ریشه مضارع" هر سه مصدر مختلف فوق باهم کاملاً تطابق دارد و عین چیز است؛ که عبارت است از "شنو". در ذیل ریشه های امر و ماضی هر سه مصدر را جداگانه ذکر میکنم:

- "شنو" ریشه امر و "شنید" ریشه ماضی از مصدر "شنیدن"
 - "شنو" ریشه امر و "شنود" ریشه ماضی از مصدر "شنودن"
 - "شنو" ریشه امر و "شنفت" ریشه ماضی از مصدر "شنفتن"
- و اگر جدول و یا جدول وار آریم:

شنودن - شنود - شنو
 شنفتن - شنفت - شنو
 شنیدن - شنید - شنو

خواننده ارجمند متوجه میگردد، که در حالی که "ریشه های ماضی" در سه مصدر مختلف فوق از هم فرق دارند، "ریشه امر" آنها کاملاً مطابق هم است؛ و یکه و یگانه است!!! ترکیبات "گفت و شنفت" و "گفت و شنود" و "گفت و شنید"، هر سه در زبان محاوره کابلی سراغ میگردند، که بالاجبار عین مدلول را افاده نمیکند. چون در حالی، که ترکیبات "گفت و شنفت" و "گفت و شنود" تقریباً در عین معنی و در معنای "مذاکره و مفاهمه و باهم گپ زدن" را میدهند، "گفت و شنید" مفهوم "مناقشه و جدال لفظی" را افاده کرده و مُعادل "گفت و گوی" است!!! چنان که گویند:

مثلی که مابین شان کدام گفت و شنید شده!!!

برای تجسیم یا مجسم ساختن چنین مصادر، چند مثال دیگر را می آرم، که حالات مختلف عین مصدر را نشان میدهند:

خفتن - خسپیدن - خسبیدن - خفسیدن - خوابیدن
 رشتن - ریشتن - ریسیدن
 سختن - سنجیدن
 سُفتن - سُنبیدن
 سودن - ساویدن - ساویدن - سائیدن
 گشتن - گردیدن

^۲ - کتاب «ماده ها فعلهای فارسی دری» تألیف داکتر محسن ابوالقاسمی، انتشارات ققنوس، چاپ اول، پائیز ۱۳۷۳

لِشْتَن - لِیْشْتَن - لِیْسِیْدِن

مُشْتَن - مَالِیْدِن

و

گردان این مصادر را درینجا لازم نمیدانم؛ شاید انگیزه ای جدیتر پیدا شود، تا بدانها مفصلاً برسم. فقط یک نکته قابل ذکر است، که درین مصادر ریشه های امر و ماضی غالباً از هم فرق میکنند.

برگردیم به اصل موضوع و ببینیم، که چرا زبان "دری" مقوله ای را که با "گوش" ارتباط دارد، در سه حالت مختلف آورده است؛ ولی آنچه را با "زبان" مرتبط است، فقط در یک ورشن و ورشن واحد و یگانه؟؟؟

شاید حکمتی در میان بوده باشد؛ ولی:

ولی اگر اجازه پیر و استاد باشد، از این نکته ظریف و "مورچه میان"^۳ باریک، این وجیزه را، که به "حسن تعلیل" شاعرانه شباهت میرساند، بیرون می آرم، که:

سه بار بشنو و یک بار بگوی!!!!

(شرح پاورقی فراموش نشود!!!)

^۳ - "مورچه میان" (بدون کسره اضافه) اصطلاح زیبایی کابلی و ترکیب تشبیهی ست، که از زبان زنان کابلجان بسیار شنیده شده. "میان" معنای "کمر" را دارد؛ پس "مورچه میان" یعنی "بسیار کمرباریک" و "آن که کمرش به باریکی کمر مورچه باشد".

و اگر جهت انبساط خاطر، از میان و کمر مهرویان و زیباییان و نکویان و تُرکان و طنازان و دلبران و دلربایان و آهوچشمان و سیمتتان و بالآخره از آتشپرچگان و ستم پیشگان بی مهر، که شاعران بیچاره به تمنای وصال شان این همه سر میترقاندند، حدیث آریم:

ابوطالب کلیم همدانی، ملک الشعراء دربار شاهجهان، قیصر مغولی هندوستان، فرموده:

نمک ز گریه و تأثیر از فغان رفته دعا اثر نکند، گر به آسمان رفته
دهان تنگ تو، گاهی به چشم می آید کمر کجاست، که یکباره از میان رفته

و استاد سخن افغان، ملک الشعراء حضرت قاری عبدالله خان، در استقبال فرمود:

نفس ز سینه به تنگ آمده ست و جان رفته ز دل مپرس که از دست او عنان رفته
سراغ دل نشد از گوشه دگر پیدا مرا به گوشه چشم تو این گمان رفته

...

چرا ز غم نشود قامت کمان قاری؟؟؟
چو تیر از بزم آن شوخ شخمان رفته